

# بازخوانی اندیشه‌های اجتماعی انتقادی المنیران نسبت به غرب<sup>۱</sup>

صادق گلستانی (نویسنده مسئول)<sup>۲</sup>

حمید پارسانیا<sup>۳</sup>

## چکیده

در تاریخ تفکر اجتماعی مفسران مسلمان، رویکرد انتقادی یکی از وجوه برجسته آن بوده است و اساساً بنیاد تفسیر اجتماعی را نگاه انتقادی به وضعیت موجود جامعه اسلامی و عوامل بیرونی و درونی اثرگذار بر آن شکل می‌دهد. این پژوهش، رویکرد انتقادی تفسیر المنیران به جامعه و فرهنگ غرب را بازخوانی می‌کند و به این پرسش پاسخ می‌دهد که المنیران چگونه رویکرد انتقادی خود به غرب را پی می‌گیرد؟ مؤلف این تفسیر گران‌سنگ، در تبیین مسئله عقب‌ماندگی جهان اسلام، با توجه به نقش فرهنگ غرب در این فرایند، بخش زیادی از مباحث را به تحلیل و بررسی انتقادی فرهنگ غرب و مبانی و اهداف و پیامدهای آن اختصاص داده است. از نگاه ایشان، فرهنگ غرب بر مبادی معرفتی مادی‌گرایانه استوار شده است و در صورتی که مبنای رفتار اجتماعی انسان قرار گیرد، بنیان جامعه را به تباهی کشانده، زبان‌های فراوانی را بر جوامع بشری تحمیل می‌کند که گسترش مفاسد اجتماعی، فاصله طبقاتی، جنایات سازمان‌یافته از آن جمله است.

واژگان کلیدی: فطرت، استخدام‌گری، توحش، اباحه‌گری، خرافه‌گرایی، مبانی معرفتی.

---

۱. تاریخ دریافت: ۹۸/۱/۱۷؛ تاریخ پذیرش: ۹۸/۳/۲۲

۲. استادیار موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه و عضو پیوسته انجمن علمی مطالعات اجتماعی حوزه؛

sadeg.golestani47@yahoo.com

۳. هیئت علمی دانشگاه تهران و عضو هیئت مدیره انجمن علمی مطالعات اجتماعی حوزه؛

## مقدمه

نگاه انتقادی از ویژگی‌های تفکر اجتماعی به شمار می‌آید و می‌توان گفت که نقطه آغازین تفکر اجتماعی را پاسخ نظری به مشکلات و مسائل اجتماعی شکل می‌داده است؛ از این رو باید این نگاه جزو ویژگی‌های اصلی علم اجتماعی به شمار آید؛ اما این مسئله به‌رغم اهمیتی که دارد، در علم اجتماعی مدرن مغفول واقع شده و جامعه‌شناسان، وظیفه اصلی این علم را در حوزه توصیف و تبیین واقعیت‌های موجود اجتماعی خلاصه کرده‌اند. هرچند به تدریج این رویکرد مورد توجه برخی از آنان قرار گرفته است.

این مسئله در رویکرد اجتماعی مفسران اسلامی به‌گونه‌ای دیگر رقم خورده است. رویکرد اجتماعی که بیش از یک قرن از عمر آن می‌گذرد، نقطه عزیمت خود را این ویژگی علم اجتماعی، یعنی نگاه انتقادی قرار داده است. برخی مفسران اسلامی و به‌طور خاص مؤلف المیزان، با نگاه به عقب‌ماندگی جهان اسلام و تحلیل‌های وارونه‌ای که درباره علت آن شده است، به نقد این فرایند پرداخته و با تکیه بر آیات الهی آن را تبیین علمی کرده‌اند.

پیشرفت‌های علمی و فنی چشم‌نواز و حس‌پسند دنیای غرب موجب شده بسیاری از جوامع اسلامی، به‌ویژه نخبگان آن، به ستایش از فرهنگ غرب بپردازند و ضمن دفاع از الگوهای نظری و به‌طور خاص نظریه‌های اجتماعی و شیوه زندگی غرب، جامعه خویش را به پیمودن آن مسیر دعوت کنند و با آنکه غرب نقش اساسی در عقب‌ماندگی جهان اسلام داشته است، برخی نویسندگان به‌جای انتقاد از غرب، به تبری آن پرداخته و اسلام را عامل این عقب‌ماندگی معرفی کرده‌اند. در این جغرافیای نظری بوده است که مؤلف المیزان ضرورت مواجهه انتقادی با فرهنگ غرب را دریافته و اندیشه‌های اجتماعی انتقادی خود را در این مسیر سازمان داده است. بدین منظور، موضوع بسیاری از مباحث انتقادی تفسیر اجتماعی المیزان، مسئله غرب است.

در مجلدات مختلف المیزان، بابی به مسائل اجتماعی اختصاص یافته است، ولی به اقتضای ترتیبی بودن این تفسیر،<sup>۱</sup> در فرایند شرح آیات مختلف، به تناسب محتوا و سیاق آن آیات، مؤلف به مباحث اجتماعی ورود کرده و به شرح و بسط آن پرداخته است. بنابراین این تفسیر همانند سایر تفاسیر ترتیبی و بسان خود قرآن کریم، یک مقاله یا کتاب علمی نیست که درباره موضوع و مسئله خاصی، در یک

۱. تفسیر ترتیبی در مقابل تفسیر موضوعی است و شرح و بیان مفاد تک‌تک آیات یک سوره یا تمام قرآن کریم را مد نظر قرار می‌دهد.



جمع‌بندی گفت‌وگو کرده باشد، بلکه به صورت پراکنده به طرح این مباحث پرداخته است. بنابراین فهم اندیشه‌های اجتماعی المیزان نیازمند بازخوانی و صورت‌بندی و ارائه منطق درونی آن است. مؤلف این مقاله تلاش می‌کند با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی تفسیر المیزان، ضمن بیان مبانی و منطق این رویکرد، در یک صورت‌بندی منظم، به تحلیل آن بپردازد. در این راستا و در آغاز، ضمن اشاره به انسان‌شناسی المیزان که مدار گفت‌وگوی انتقادی آن را شکل می‌دهد، ارزیابی انتقادی آن درباره مبادی معرفتی فرهنگ غرب بحث می‌شود و در امتداد آن، بازتاب این مبانی در ابعاد مختلف خرافه‌گرایی فرهنگ غرب، ناکارآمدی قوانین اجتماعی برخاسته از آن مبادی، اباحه‌گرایی ناشی از آن مبادی، توحش ناشی از آن مبادی، و نیز نقش غرب در عقب‌ماندگی جوامع دیگر، به‌ویژه جوامع اسلامی، صورت‌بندی و بازخوانی می‌شود.

این پژوهش بر محور اندیشه‌های المیزان و تحلیل محتوای مجلدات مختلف آن سازمان یافته است، ولی در توضیح و تبیین و ارائه مؤیدات نظریه ایشان، از آرای دیگر متفکران نیز بهره گرفته شده است. گفتنی است که در باب اندیشه‌های اجتماعی المیزان آثار مختلفی نگاشته شده، ولی نگارنده، در این خصوص، یعنی رویکرد انتقادی المیزان به غرب، اثری اعم از کتاب، رساله و مقاله نیافته و فقط مقاله‌ای تحت عنوان «بازخوانی رویکرد انتقادی اندیشه اجتماعی المیزان» از نگارنده به چاپ رسیده که بخشی از آن، به نقد فرهنگ غرب اختصاص یافته است.

## مبنای معرفتی اندیشه انتقادی المیزان درباره غرب

اندیشه‌ها بر مدار برخی مبادی معرفتی سازمان می‌یابد و آن مبادی، نقش روح را در قبال سایر اجزای بدن ایفا می‌کنند. مبادی انسان‌شناسی و به‌طور خاص، فطرت، نقش محوری در اندیشه‌ورزی المیزان ایفا می‌کند. منظور از فطرت، نوع خلقت و امور فطری، خصوصیات آنند که از ساختار وجودی انسان برمی‌خیزند. در نگاه المیزان، ساختار وجودی انسان، اجتماعی آفریده شده است و خدای سبحان از این مهندسی خلقت، دستیابی به اهداف فطری را اراده کرده است. مهم‌ترین این اهداف وجودی، رشد معنوی است که هدف نهایی خلقت نیز شمرده می‌شود و از طریق عبودیت امکان‌پذیر می‌گردد (طباطبایی، ۱۴۲۵ق، ج ۳، ص ۲۹۹ و ۵۹).

دستیابی به هدف فطرت در جامعه‌ای تحقق می‌پذیرد که روابط در آن بر محور فطرت نظم یافته باشد؛ وگرنه در جامعه فاسد و منحرف از فطرت، دستیابی به چنین هدفی امکان‌پذیر نخواهد شد. به گفته مؤلف المیزان، زمانی انسان می‌تواند به سعادت و کمالش نائل آید که جامعه‌ای صالح را شکل دهد؛ جامعه‌ای که در آن، سنت‌ها و قوانین صالح، مبنای تنظیم مناسبات قرار گیرد. این همان قوانین



وحیانی است که به نام قانون فطرت شناخته می‌شود (همان، ج ۱۶، ص ۱۹۳-۱۹۴). مطابق انسان‌شناسی یادشده و ترسیم اهداف وجودی‌ای که رو به بی‌نهایت دارد، نمی‌توان انسان را در بعد مادی و نیازهای بیولوژیکی خلاصه کرد؛ بلکه نیازهای زیستی، بخشی از ابعاد وجودی او را تشکیل می‌دهد و نسبت به اهداف نهایی فطرت، جنبه مقدمی دارد و در راستای غایت فطری معنوی ارزش می‌یابد. از این روست که ارزیابی قوانین اجتماعی و به‌طور کلی، فرهنگ و نظام معنایی حاکم بر جامعه، باید با معیار ذکرشده صورت پذیرد و المیزان نیز از همین منظر و براساس نظام ارزشی مبتنی بر فطرت، به نقد غرب می‌پردازد که ادامه مقاله بر این محور سازمان یافته است.

## ۱. مبانی معرفتی فرهنگ غرب

با توجه به ساحت دوبعدی مادی و معنوی یا طبیعی و فطری<sup>۱</sup> انسان، هر یک از این ابعاد، نیازهای متناسب دارند و رفتار متفاوتی را ایجاد می‌کنند. هرگونه برنامه‌ریزی فردی و اجتماعی باید با لحاظ این دو ویژگی، به‌ویژه ابعاد روحانی و ملکوتی وجود انسان، صورت پذیرد. توجه صرف به جنبه‌های مادی وجود انسان و تربیت تک‌ساحتی وی، افزون بر شناخت نادرست از وجود انسان و کشش‌های فردی و اجتماعی او، پیامد رفتاری سوئی را نیز بر فرد و جامعه تحمیل می‌کند. المیزان از رویکردی که فقط جنبه‌های مادی بشر را تقویت می‌کند، به‌عنوان منطق حس یا عقلانیت مادی یاد می‌کند و آن را در مقابل منطق تعقل قرار می‌دهد و می‌نویسد: منطق حسی، به اهداف و پیامدهای دنیوی منحصر می‌گردد و در این منطق، محرک‌های رفتار فردی و اجتماعی انسان، فقط امور مادی و سود و زیان دنیوی است و در صورتی که کنشگر، منافع مادی کمی و مطابق افق حس، برای رفتارش نیابد، از حرکت باز می‌ایستد. این منطق، آسیب‌های فراوانی در جامعه ایجاد می‌کند (همان، ج ۴، ص ۱۱۲-۱۱۳).

با توجه به مرجعیت منافع دنیوی در این منطق، قانون‌گذاری و مدیریت جامعه و نظم اجتماعی، همچنین داوری درباره فرهنگ‌ها و شیوه زیست انسان‌ها، بر همین مدار صورت می‌پذیرد و در افق این نوع منطق و عقلانیت، حق و حق‌مداری معنایی ندارد. مؤلف المیزان جامعه غرب را مظهر این نوع عقلانیت می‌داند و در این باره می‌نویسد: غایت تمدن حاضر، بهره‌مندی از زندگی مادی است که واضح است این هدف، زندگی احساسی را در پی دارد که از تمایلات انسانی، اعم از آنکه حق باشد یا ناحق، پیروی می‌کند (همان، ص ۱۰۱).

۱. فطرت بالمعنی الاخص.



اهداف دنیاگرایانه در منطق حس‌گرایانه و حق‌مدار نبودن آن، راهی جز پذیرش نظریه اکثریت و پیروی از تمایلات آنان در نحوه اداره زندگی باقی نمی‌گذارد. بنابراین قانونی باید مبنای تنظیم روابط اجتماعی قرار گیرد که بر مدار نظریه اکثریت تولید شده باشد و هرگونه رفتاری که در راستای خواست اکثریت باشد، مباح شناخته می‌شود. به گفته مؤلف *المیزان*، قوانین اجتماعی در تمدن غرب، بر مدار خواست و میل اکثریت جامعه تدوین و اجرا می‌گردد؛ اخلاق و معارف اصلی در آن جایگاهی ندارد و مردم نیز در ورای قانون، آزادی عمل مطلق دارند و تنها مانع رفتار، تزامم با قوانین اجتماعی و منافع دیگران است (همان، ص ۱۰۱ و ۱۰۸؛ ج ۱۳، ص ۸۷). در واقع آنان قید آزادی را تجاوز به آزادی دیگران می‌دانند (مصباح یزدی، ۱۳۸۶، ص ۱۹۷)، آن‌هم فقط در امور مادی و نه معنوی؛ یعنی حدود آزادی در فرهنگ لیبرال غرب، امور معنوی را شامل نمی‌شود و مخالفت با امور معنوی، آزادی را محدود نمی‌کند (همان، ص ۱۹۲).

گفتنی است که در این فرهنگ، خود اکثریت، ملاک حق شمرده می‌شود و در واقع حقانیت به مقبولیت فروکاسته می‌گردد؛ چنان‌که نظریه عقلانیت ماکس وبر و تیپ ایدنال انواع اقتدار، نمونه بارزی از تقلیل‌گرایی مدرن در باب مشروعیت است. اقتدار، قدرت مشروع خوانده می‌شود و او مشروعیت اقتدار را در گرو آن قرار می‌دهد و اعتبار را به تناسب صورت‌ها و شیوه‌های مختلف آن، به اقسامی تقسیم می‌کند؛ مانند اقتداری که از طریق سنت و یا به مدد تعلق خاطر عاطفی یا براساس اعتقاد عقلانی به ارزش مطلق آن پدید می‌آید. او هویت و ذات مشروعیت را در بستر باور و اعتقاد آدمیان می‌بیند و هیچ افق دیگری برای آن باقی نمی‌گذارد که موضوع مباحث کلامی-فلسفی، اخلاقی و مانند آن باشد. در این صورت، مشروعیت به‌عنوان یک امر فرهنگی و تاریخی درمی‌آید با از دست دادن بُعد استعلایی خود، مانند اصل حقانیت، صورتی نسبی پیدا می‌کند و به دنبال آن، به نوعی تکثر که ناشی از نسبت حق و باطل است، گرفتار می‌گردد (پارسانیا، ۱۳۷۹، ص ۱۶۴).

همان‌گونه که اشاره گردید، *المیزان* نقطه عزیمت رو بگرد انتقادی‌اش را مبنای ذکر شده قرار می‌دهد و بر محور آن، اندیشه‌های انتقادی‌اش درباره فرهنگ غرب را پی می‌گیرد که در ادامه به آن می‌پردازیم.

## ۲. غرب و خرافه‌گرایی

غرب براساس مبانی معرفتی مادی‌گرایانه‌اش به جهان و انسان می‌نگرد و درباره فرهنگ دینی داوری می‌کند و آن را مصداق خرافات می‌پندارد. نظریه سکولاریزاسیون که از افول نقش فرانهادی دین در دنیای مدرن سخن می‌گوید، نمونه آن است؛ چنان‌که جامعه‌شناسان دین، مهم‌ترین مستند سکولاریزاسیون را عقلانیت جدید معرفی می‌کنند که از مظاهر آن، علم مدرن است. آنان با تکیه بر علمی شدن جهان، آن را



در تعارض با خرافه‌گرایی معرفی می‌کنند و دین را از مظاهر می‌پندارند. به همین دلیل، فرایند انزوای اجتماعی یا عصری شدن را سرنوشت محتوم ادیان معرفی می‌کنند؛ چنان‌که ماکس وبر در تأیید آن نظریه، افسون‌زدایی از دنیای علمی را مطرح می‌کند و دین را مظهر افسون و راز می‌پندارد (ماکس وبر، ۱۳۷۰، ص ۱۰۰)؛ یا کنت، دین را به دوره کودکی و قبل از دوره علمی بشر ارجاع می‌دهد و نظریه عرفی شدن را بر آن مستند می‌سازد (کوزر، ۱۳۸۰، ص ۲۹). بسیاری از نویسندگان جهان اسلام نیز براساس همین مقوله، به نقد جایگاه فرانهادی دین پرداخته، از عرفی شدن دین دفاع می‌کنند.

مؤلف *المیزان* این بنیان معرفتی را که فرهنگ غرب بر آن بنا نهاده شده، نه تنها علمی نمی‌داند، جلوه روشن خرافه‌گرایی می‌داند و می‌نویسد: همواره نوعی از خرافه‌گرایی در زندگی بشر وجود داشته است و این اختصاص به جامعه شرقی ندارد و در جامعه غربی نیز وجود داشته است و چه بسا جامعه غربی، میل بیشتری به خرافات دارند (طباطبایی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۴۲۲)؛ دلایل این است که غرب اساس علم را بر حس و تجربه قرار می‌دهد و ماورای آن را نفی می‌کند؛ درحالی‌که امور غیرحسی اساساً در قلمرو حس نمی‌گنجد و نفی این گونه امور به دلیل تجربی نبودن آن، از روشن‌ترین مظاهر خرافه‌گرایی است (همان). در عقلانیت مادی تمدن غرب و نظریه‌های مبتنی بر آن، استکمال جامعه با شاخصه‌های کمی، ملاک سنجش قرار می‌گیرد و در نتیجه، استکمال معنوی مبتنی بر ارزش‌های دینی، خرافه تلقی شده، از این جهت نظریه‌هایی مثل سکولاریزاسیون توجیه می‌گردد. مؤلف *المیزان* درباره خرافای بودن این مسئله می‌نویسد: سعادت جامعه گاهی با برخی محرومیت‌های انسان همراه است؛ چنان‌که گاهی یک فرد برای استکمال جامعه باید خود را فدا کند؛ اما این محرومیت‌ها، در فرض کمال بودن، کمال جامعه است، نه فرد؛ درحالی‌که انسان دستیابی به کمال خودش را طلب می‌کند و نه کمال جامعه. از همین روست که برخی تلاش کرده‌اند بقای نام نیک پس از مرگ را برای این‌گونه افراد به‌عنوان کمال معرفی کنند، درحالی‌که این، خرافه‌ای بیش نیست؛ زیرا با نبودن فرد، نام نیک فایده‌ای برای او ندارد (همان، ص ۴۲۲-۴۲۳).

### ۳. ناکارآمدی قوانین اجتماعی سکولار غرب

کارآمدی یک نظام اجتماعی و منظومه قوانین مبتنی بر آن در مدیریت جامعه و ایجاد هم‌نوایی اجتماعی، نقش مهمی در مشروعیت بخشی آن نظام ایفا می‌کند. نظام اجتماعی غرب بر مبنای لیبرال دموکراسی سازمان می‌یابد که برخاسته از همان مبانی معرفتی ذکر شده است؛ نظامی مبتنی بر عقلانیت ابزاری که قوانین آن بر مدار خواست اکثریت تنظیم می‌گردد. از آنجاکه مشروعیت این قوانین بر مدار اقبال و تمایلات مردم دور می‌زند، معیار ارزشیابی‌ای غیر از خواست مردم نیز نمی‌تواند داشته باشد.



در این صورت ضمانت اجرایی این قوانین نیز در بستر جامعه‌پذیری افراد و سپس اعمال نظارت رسمی از سوی کانون‌های اقتدار محقق می‌شود و طبیعی است که در فرایند جامعه‌پذیری و کنترل اجتماعی، مکانیسم تشویقی و تنبیهی‌ای غیر از معیارهای کارکردی سودگرایانه وجود ندارد.

حال با توجه به بعد طبیعی انسان که به تعبیر مؤلف *المیزان* به استخدام‌گری دیگران گرایش دارد، صرف مکانیسم سودگرایانه نمی‌تواند توفیق جامعه را در ایجاد هم‌نوایی اجتماعی تضمین کند. از این رو پشتوانه دیگری به نام ضمانت اخلاقی ضرورت می‌یابد؛ چنان‌که جامعه‌شناسانی چون دورکیم که بر تقسیم کار اجتماعی به‌عنوان عامل نظم اجتماعی تأکید می‌کردند، پس از درک ناکارآمدی این شیوه، پشتوانه آن را در دین و اخلاق جست‌وجو کرده‌اند. به گفته کوزر، دورکیم به مرور زمان و با مشاهده ناهنجاری‌های جامعه، فهمید که تقسیم کار اجتماعی برای ایجاد هم‌بستگی و نظم اجتماعی کافی نیست؛ بلکه باید جامعه در درون افراد حضور داشته باشد. لذا دین را که توانایی ایجاد این‌گونه نظارت درونی را دارد، عامل مهم دیگر نظم اجتماعی معرفی کرده است (کوزر، ۱۳۸۰، ص ۱۹۶). البته این نظم اخلاقی دورکیمی نیز نخواهد توانست مشکل را حل کند که درباره آن گفت‌وگو خواهد شد.

یکی از مهم‌ترین انتقادات به فرهنگ غرب، بی‌توجهی به اخلاق است که از مبانی معرفتی‌اش برمی‌خیزد. در واقع این بی‌اعتنایی به اخلاق، لازمه منطقی خاستگاه معرفتی آن فرهنگ و عقلانیت حاکم بر آن است و می‌توان گفت که اخلاق به‌عنوان منظومه احکامی که سازکار کنترلی را برای انسان ایجاد می‌کند و بر تعدیل تمنیات و شهوات درونی او تأکید می‌ورزد، نمی‌تواند با هویت عقلانیتی سازگار باشد که بر رهایی انسان در ورای قوانین موضوعه اصرار می‌ورزد و هر نوع بهره‌گیری از لذت‌های نفسانی را مباح می‌شمرد.

این مسئله، قوانین حاکم بر جامعه را از ضمانت اجرایی درونی محروم می‌گرداند و کارآمدی آنها را مخدوش می‌سازد. به گفته *المیزان*، قوانین اجتماعی، اعم از الهی و بشری، صورت‌های ذهنی‌اند که تحقق خارجی آنها در گرو اراده انسان‌هاست؛ وگرنه اثری در زندگی اجتماعی نخواهند داشت. از این روست که تمدن جدید تلاش خود را در جهت سوق دادن اراده اکثریت برای تحقق عملی این قوانین به کار می‌گیرد؛ ولی درباره ضامن حفظ و بقای این اراده، اهتمامی نورزیده است. طبیعی است که هرگاه این اراده به‌خاطر عوامل مختلفی چون انحطاط مردم و فرسودگی بنیان جامعه، یا فرو رفتن جامعه در شهوت‌پرستی و لذت‌های دنیوی و یا سیطره حکومت استبدادی، ضعیف گردد، کارایی آن قانون نیز در جامعه از بین می‌رود (طباطبایی، ۱۴۲۵ق، ج ۴، ص ۱۱۰)؛ ضمن آنکه این قوانین، تنها ظواهر رفتار انسان را می‌توانند کنترل کنند، اما برای رفتاری که از دیده دستگاه‌های اجرای قانون پوشیده است، ضمانت اجرایی ندارد (همان، ص ۱۰۸ و ۱۱۰).

همچنین در صورت استبداد رأی و انحراف مجریان این قوانین از حق، سلطه نوع بر نوع (همان



دموکراسی و حکومت مردم بر مردم) به سلطه شخص بر نوع و نیز سلطه بر قانون منجر می‌شود و ضمانت اجرای دیگری وجود ندارد تا او را به سمت عدالت و اجرای قوانین بکشانند. مصادیق فراوان این وضعیت را در تمدن جدید می‌توان یافت (همان، ص ۱۰۸).

در راستای اهمیت کارکرد اجتماعی اخلاق و در امتداد غایات فطری زندگی اجتماعی است که اسلام بر آن اهتمام ویژه کرده است و قوانین اجتماعی و به‌طور خاص قوانین حقوقی ناظر به نظم اجتماعی را بر اخلاق بنا نهاده است. به گفته *المیزان*، قوانین اسلامی غایات زندگی اجتماعی را در مادیات محدود نمی‌کند، بلکه افق فراتری را فراروی بشر می‌گشاید. بر این اساس برای دستیابی به آن اهداف، ناگزیر باید معارف الهی و توحیدی بر زندگی، حاکم گردد و تحقق عملی این معارف نیز در سایه اخلاق و طهارت نفس امکان‌پذیر می‌گردد (همان، ص ۱۰۹). در همین راستاست که اسلام، به قوانین حقوقی حاکم بر جامعه اکتفا نمی‌کند، بلکه تربیت اجتماعی را بر مبنای اخلاق سازمان می‌دهد تا فرد نه بر اساس نظارت بیرونی و شرم و ترس از مجازات‌های رسمی و غیررسمی نهادینه‌شده در جامعه، بلکه تنها بر اساس پادش معنوی و ترس از مجازات اخروی، به احکام اجتماعی پایبند بماند. به تعبیر *المیزان*، اسلام قوانین خود را بر مبنای اخلاق بنا کرده است و در تربیت مردم بر اساس آن اخلاق، جدیت زیاد به خرج داده است؛ زیرا اخلاق، ضمانت اجرای قوانین موضوعه را بر عهده دارد و در خلوت و جلوت، با انسان است و بهتر از پلیس مراقب یا هر نیرویی است که برای حفظ نظم اجتماعی تلاش می‌کنند (همان، ص ۱۱۰ و ۹۷). ناگفته نماند که اخلاق بر دیگر ابعاد اجتماعی، تقدم رتبی دارد و به گفته برخی متفکران، هدف نهایی نظام حقوقی از دیدگاه اسلام، در حکم وسیله‌ای برای تحقق هدف نظام اخلاقی است (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۴۵-۴۶)؛ ضمن آنکه عدل اخلاقی، مقدم بر عدل حقوقی و قضایی است؛ زیرا با رعایت عدل فقهی، نیازی به محکمه حقوقی و عدل قضایی نیست (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ج ۱۹، ص ۲۱۶).

فقدان پشتوانه اخلاقی در فرهنگ غرب، بسیاری از آفت‌ها را بر جامعه غربی و جوامع بین‌الملل تحمیل کرده است؛ فاصله طبقاتی و شکم‌بارگی برخی و فقر برخی دیگر، تجاوز به حقوق دیگران، و جنگ و جنایاتی چون جنگ جهانی اول و دوم که به کشتار عده‌ای بی‌شمار از مردم انجامید، نمونه آن است. در بخش استعمار و توحش غربی بدان خواهیم پرداخت.

ممکن است گفته شود که جامعه غرب، بنیان قوانین اجتماعی‌اش را بر اخلاق بنا نکرده، ولی آن را به‌طور کلی از برنامه زندگی کنار نگذاشته است. جامعه غرب نیز اخلاق را توصیه، و تحقق آن را در جامعه پیگیری می‌کند؛ اما اخلاق متناسب با جامعه مدرن و مبانی معرفتی آن که به‌عنوان اخلاق سکولار شناخته می‌شود! بنابراین نمی‌توان این جامعه را فاقد اخلاق دانست و از این جهت کارآمدی قوانین اجتماعی آن را





نقد کرد. در واقع این اخلاق را می‌توان ضامن اجرای قوانین اجتماعی در جامعه غرب شمرد. این اخلاق نمی‌تواند کارآمدی خود را به نمایش بگذارد؛ زیرا هویت این تمدن که بر پایه توجه به ساحت مادی وجود انسان بنا شده است و عقلانیت مادی را در جامعه تقویت می‌کند و نظم اجتماعی را بر مدار همین عقلانیت سازمان می‌دهد، اسباب ناکارآمدی برنامه‌های اخلاقی و سازکار تربیت انسان اخلاقی را فراهم می‌کند. مؤلف *المیزان* در تحلیل آن می‌نویسد: منشأ اصلی رذیلت‌های اخلاقی، افراط در بهره‌گیری از لذت‌های مادی است؛ در حالی که قوانین غربی در این زمینه، آزادی کامل به افراد داده است و در این صورت دعوت تمدن غرب به فضیلت‌های اخلاقی، در عین تأکید بر آزادی مطلق، تناقض است. از سوی دیگر، اخلاق برای ثبات و استقرار در نفس انسان، نیازمند یک ضامن است که فقط توحید و اعتقاد به معاد، این نقش را بر عهده دارند؛ اعتقاد به خدای واحدی که بشر را برای رسیدن به کمال نهایی اش آفرید و همه را در جهان دیگر برای حسابرسی و پاداش و کیفر جمع می‌کند. تردیدی نیست که اعتقاد به معاد، عامل اصلی صیانت انسان از پیروی مشتبهات نفسانی، و مانع تجاوز به حقوق دیگران در هر شرایطی، حتی در صورت فقدان موانع بیرونی از قبیل دستگاه کنترلی است. خلاصاً این مبنای تربیتی، راه را برای ارتکاب جرم و ظلم‌های مختلف جهت دستیابی به لذت‌های مادی تسهیل خواهد کرد (طباطبایی، ۱۴۲۵ق، ج ۴، ص ۱۱۱).

#### ۴. توحش و استعمارگری غرب

وجود برخی از زیبایی‌های غرب از قبیل نظم و انضباط و اهتمام به کار و تلاش و پیشرفت‌های علمی و فنی، در کنار جاذبه ابعاد حس‌گرایانه انسان که به گفته برخی متفکران، از موانع معرفت نیز شمرده می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۱۱-۳۱۲؛ جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۲۴۶-۲۴۷) از یک سو، و غلبه فرهنگ حسی در جوامع مختلف و نیز قدرت رسانه‌ای غرب، تصویری جذاب و دل‌پسند از انسان غربی، در برابر چشم جهانیان و به‌طور خاص جوامع اسلامی به نمایش گذاشته است. در همین راستاست که معمولاً متفکران در بحث آسیب‌شناسی سعی می‌کنند مصادیق کج‌روی‌ها را در جوامع غیرغربی جست‌وجو کنند و رفتار بهنجار را به انسان غربی اسناد دهند.

این مسئله در میان جامعه علمی و نخبگان کشورهای اسلامی مصداق روشن‌تری داشت؛ چنان‌که بسیاری از آنها همواره تلاش کرده‌اند غرب را مظهر انسانیت و دارای بهترین الگوی روابط اجتماعی معرفی کنند و حتی خاستگاه مفاهیمی چون عدالت و آزادی و حقوق بشر را که قرن‌ها قبل از تولد غرب مدرن، اسلام مطرح کرده بود، به غرب مستند می‌ساختند.

زیبایی‌های غرب انکارناپذیر است، اما داوری درباره غرب را باید از دو منظر ارتباطات داخلی و



بین‌المللی انسان غربی نگر است. از منظر اول، یعنی تعاملات اجتماعی درون جامعه غرب، تا حدودی می‌توان مؤیدات دیدگاه مطرح شده را یافت؛ ولی از منظر دوم، وجه دیگری از غرب نمایان می‌گردد. مؤلف *المیزان* نقد دیدگاهی را که تصویر معصومانه از غرب به نمایش می‌گذارد، از منظر دوم پیگیری می‌کند و ذیل عنوان شخصیت اجتماعی تحلیل می‌کند؛ چنان‌که می‌نویسد: صرف وجود برخی ویژگی‌های مثبت در درون جوامع نمی‌تواند ملاک داوری بین جوامع و تمدن قرار گیرد؛ بلکه باید شخصیت اجتماعی جوامع را در نوع تعامل با دیگر جوامع ملاحظه نمود (طباطبایی، ۱۴۲۵ق، ج ۴، ص ۱۰۵).

بنابراین از دیدگاه مؤلف *المیزان*، در داوری درباره فرهنگ‌ها و جوامع، از جمله جوامع غربی، اکتفا به ارتباطات اجتماعی درونی و گروهی آن کافی نیست و نباید ملاک سنجش و ارزیابی قرار گیرد؛ بلکه باید شخصیت اجتماعی و به یک معنا کلیت و هویت انسان غربی را به‌عنوان کل یکپارچه مورد توجه قرار داد و نحوه مواجهه این شخصیت با دیگر جوامع را ارزش‌یابی کرد؛ ایشان از این منظر است که توحش و حیوانیت و استعمارگری شخصیت اجتماعی انسان غربی را مطرح می‌سازد و می‌نویسد: مطالعه تاریخ استعمار اروپا در کشورهای آسیایی و آفریقایی و آمریکایی و جنایات و خون‌ریزی‌ها و هتک نوامیس و چپاول اموال بی‌شمارشان در این مناطق، ما را به این واقعیت رهنمون می‌سازد و به‌طور خاص رفتار وحشیانه فرانسه در کشور الجزایر، و انگلستان در برخی کشورهای عربی، و نیز رفتار آمریکا با سیاه‌پوستان و سرخ‌پوستان کشور خودش، نمونه دیگر آن واقعیت است؛ این در حالی است که همه این رفتارها تحت الفاظ خیرخواهانه صورت گرفته است. (همان، ج ۶، ص ۳۵۴-۳۵۵).

اگر پژوهشگری متفکر، تاریخ حیات اجتماعی غرب را از روزی که نهضت جدید اروپایی شروع شده، مطالعه، و درباره تعاملشان با امت‌ها و نسل‌های فقیر و ضعیف تعمق کند، بی‌درنگ می‌فهمد که همه ادعای بشر دوستانه‌شان درباره رأفت و خیرخواهی و آزادی و غیره دروغی بیش نیست و آنان هدفی جز بردگی امت‌های ضعیف ندارند و این هدف را با روش‌های مختلف پیگیری کرده‌اند؛ گاهی با لشکرکشی و حمله نظامی، گاهی از راه استعمار، گاهی به نام حفظ منافع مشترک، گاهی تحت عنوان کمک به حفظ استقلال، و گاهی به‌عنوان دفاع از حقوق طبقات محروم (همان، ج ۴، ص ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۱۱).

بردگی رسمی که مرد و زن را به‌عنوان غلام و کنیز، خرید و فروش کنند، ملغی شده است؛ ولی غرب نوع دیگری از بردگی را جایگزین آن کرده است. حوادث جنگ جهانی دوم، نمونه‌ای از این بردگی است که دولت‌های مغلوب را وادار به تسلیم بدون قید و شرط، و کشورشان را اشغال کردند، اموال بی‌شمارشان را به تاراج بردند و میلیون‌ها نفر را به داخل کشور بردند و به هر کاری که خواستند و ادارشان کردند و امروز نیز همین روش را پی می‌گیرند. اشغال کشور ما توسط غربی‌ها که تحت عنوان دوستی و حمایت از ما



صورت پذیرفت، نمونه‌ای از این واقعیت است (همان، ج ۱۲، ص ۲۹۵؛ ج ۶، ص ۳۵۵).<sup>۱</sup> مؤلف المیزان این شخصیت را در امتداد مبانی معرفتی پیش‌گفته تحلیل می‌کند؛ به این صورت که عقلانیت حاکم بر فرهنگ غرب، عقلانیتی ابزاری، و تفسیر این جهانی از سعادت انسان اجتماعی است. این عقلانیت بر استفاده حداکثری از لذت‌های مادی تکیه دارد. اهتمام صرف به جنبه طبیعی وجود انسان که به تعبیر قرآن کریم میل به افسارگسیختگی دارد - «بل یرید الانسان لیفجر امامه»<sup>۲</sup> - به تدریج پوشیده شدن جنبه‌های ملکوتی انسان و به تعبیر قرآن کریم، زنگار آلود شدن آن را به دنبال دارد: «کلان بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون»<sup>۳</sup> و با غبار آلود شدن فطرتی که عقلانیت مادی در سایه آن رهبری و تعدیل می‌گردد، مدیریت کنش، فقط توسط طبیعت وی انجام می‌شود و در این صورت، او به چیزی غیر از شهوت شکم و دامن نمی‌اندیشد. طبیعی است فرهنگی که بر این مدار بنا شود، زندگی حیوانی را برای انسان رقم می‌زند و زیان‌های مختلفی در جامعه به بار می‌آورد. مؤلف المیزان با اشاره به این واقعیت می‌نویسد: غلبه همین فرهنگ باعث شده تا مردم در دنیا طلبی و افراط در بهره‌گیری از مشتهیات حیوانی و استیفای هوس‌های نفسانی فرو رفته، تمام توان خود را در این مسیر به کار گیرند (همان، ج ۲، ص ۳۸۴). جوامعی که روابط اجتماعی‌اش بر اساس این فرهنگ سازمان یابد، نتیجه آن، نابودی تمام احکام غریزی انسانی و نیز معارف عالی و اخلاق فاضله در جامعه انسانی خواهد بود؛ در واقع انسانیت، در معرض نابودی قرار می‌گیرد و شدیدترین فساد، جامعه بشری را تهدید می‌کند (همان، ج ۱، ص ۲۱۰ و ج ۳، ص ۳۳۰). مؤلف المیزان جامعه غرب را که بر محور این فرهنگ شکل

۱. به تعبیر شهید صدر، انسان اروپایی با هر دو طبقه سرمایه‌دار و کارگر پیمان بسته که میدان نبرد خود و بهره‌کشی خود را به میدان مبارزه با ملت‌های فقیر بکشاند تا انسان اروپایی از سرزمینش خارج شود و بتواند اموال بی‌حسابی را از ملت‌های فقیر بریابد. ثروت هنگفتی که در دست دولت‌های سرمایه‌داری است، حاصل شیخون‌هایی است که بر بلاد فقیر صورت گرفته است. این ثروت نتیجه غارتگری‌های آنان است (صدر، بی‌تا، ص ۱۵۱). البته سهم ناچیزی از این اموال به تاراج‌رفته نیز به طبقه فرودست جامعه غرب می‌رسد. به گفته جیمز کرون، در سال ۱۹۹۵ یک درصد از پولدارترین جمعیت آمریکا، مالک ۳۸/۵ از کل ثروت آمریکا بودند (کرون، ۱۳۹۰، ص ۸۵) و همان گروه نیز مانع حل مسائل اجتماعی‌ای می‌گردند که جامعه، به ویژه طبقه ضعیف را تهدید می‌کند (همان، ص ۵۴-۵۵).
۲. بلکه انسان می‌خواهد آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت در تمام عمر گناه کند (قیامت: ۵). در ترجمه آیات، از ترجمه آقای محمد مهدی فولادوند استفاده شده است.
۳. نه چنین است؛ بلکه آنچه مرتکب می‌شدند، زنگار بر دل‌هایشان بسته است. (سوره مطففین، آیه ۱۴)



گرفته، اجتماع حیوانی می‌خواند، هرچند بهره زیادی از علم و تکنولوژی برده است (همان، ج ۷، ص ۲۷۶). برخی از اندیشمندان، انسان‌های پرروش یافته در این جامعه را وحشی بالطبع می‌نامند؛ کسانی که همانند حیوان به هیچ قانونی تن نمی‌دهند و جز به استفاده از دیگران نمی‌اندیشند. قرآن کریم اینها را از حیوان پست‌تر می‌شمرد. دلیل پست‌تر بودنشان نیز این است که برخلاف حیوان که به دریدن یک یا چند حیوان بسنده می‌کند، آنها به استثمار یک منطقه بسنده نمی‌کنند و به حریم دیگر کشورها نیز تجاوز، و بر قاره‌ها تسلط پیدا می‌کنند (جوادی آملی، ۱۳۷۲، ص ۴۱۲).

طبیعت فرهنگی که بر عقلانیت مادی تأکید می‌کند و بر رهایی وجه تفرعی طبیعت انسان فتوا می‌دهد و بُعد استخدام‌گری او را فعال می‌سازد، زمینه اسارت وی را نیز فراهم می‌آورد. در واقع این رهایی ظاهری، باطن اسارت‌آمیزی دارد و جامعه‌ای که بر محور این تفرعن بنا شود، در قفس خودساخته‌ای گرفتار می‌شود که راه گریزی از آن نیست. جامعه غرب که بنیان خود را بر این وجه از زندگی انسان بنا نهاده است، مصداق بارزی از چنین وصفی است. از همین روست که برخی از متفکران غرب نیز از این وضعیت اجتماعی حاکم بر جامعه غرب، با عنوان قفس آهنین یاد کرده‌اند.

طبیعی است که منشأ این نوع اسارت را باید در همان فرهنگ و رفتار اجتماعی مبتنی بر آن فرهنگ، جست‌وجو کرد. قرآن کریم با اشاره به این واقعیت است که فرورفتگان در زندگی مادی و غافلان از معارف توحیدی و معنویت را دارای زندگی تنگ معرفی می‌کند؛<sup>۱</sup> این در حالی است که به گفته مفسران، ممکن است آنان از مزایای فراوان مادی و پیشرفت‌هایی شگفت‌انگیز در علم و صنعت نیز بهره‌مند باشند (همان، ج ۱۴، ص ۲۲۵؛ مکارم شیرازی، ۱۳۶۷، ج ۱۳، ص ۳۲۸؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹ق، ج ۱۵، ص ۱۷۰).

در واقع افرادی که با پشت کردن به ابعاد معنوی هستی، قصد تسلط بر این جهان را دارند، به تدریج مناسبات، روابط و یک نظام برنامه‌ریزی شده را به عنوان پدیده‌ای اجتماعی به وجود می‌آورند که مثل یک قفس آهنین، همه ابعاد وجود آنان را احاطه می‌کند (پارسانیا، ۱۳۹۱، ص ۱۶۳).

با توجه به منشأ معرفتی اسارت این جامعه، مادامی که عقلانیت مدرن از مبانی سکولاریستی تغذیه، و هستی و مزایای حیات را در ابعاد دنیوی خلاصه می‌کند و رفتار اجتماعی انسان را بر این محور سازمان می‌دهد، راه گریزی برای برون‌رفت از این اسارت پیدا نخواهد شد. بنابراین چنین جامعه‌ای که خود در اسارت به سر می‌برد، نمی‌خواهد و نمی‌تواند برای دیگران آزادی به ارمغان آورد؛

۱. وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا؛ «و هرکس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت، و روز رستاخیز او را نابینا محسور می‌کنیم».



بلکه برعکس، همه تلاش خود را برای اسارت دیگران به کار خواهد گرفت.

گفتنی است که صرف نظر از منظر دوم، یعنی ارزیابی تعامل شخصیت اجتماعی غرب با دیگر جوامع، جلوه‌های عقلانیت غربی را در تعاملات درونی جامعه غرب نیز می‌توان جستجو کرد؛ زیرا تکوین عقلانیت مادی، بدون ضمانت اجرایی به نام اخلاق که لازمه منطقی آن فرهنگ است، بستر روانی و اجتماعی را برای برخی آسیب‌ها و انحراف‌ها فراهم می‌سازد. البته ممکن است این فرهنگ بتواند با به‌کارگیری مکانیسم جامعه‌پذیری و کنترلی، نظم ساختاری را در جامعه ایجاد کند، ولی تقویت وجه طبیعی استخدام‌گر انسان و رهاسازی تفرعن درونی او نمی‌تواند جامعه را از کنش‌های سودجویانه و ناهمدلانه با دیگر اجزای جامعه و پیامد اجتماعی سوء آن مصون نگه دارد. مؤلف المیزان شکل‌گیری فاصله طبقاتی و پیامدهای سوء آن را در جوامع غربی و دیگر مناطقی که فرهنگ غرب در آن نفوذ کرده است، نمونه‌ای از این مسئله معرفی می‌کند و می‌نویسد: یکی از عوامل اختلاف اجتماعی، فاصله طبقاتی و اسراف و تجمل‌گرایی گروه برخوردار است که درگیری بین گروه فقیر و غنی، محروم و برخوردار، و دارا و ندار را به دنبال دارد که وضعیت دنیای کنونی نیز همین مسئله را نشان می‌دهد؛ چنان‌که وقوع جنگ‌های جهانی که به کشته شدن ده‌ها میلیون انسان منجر شده است و نیز شکل‌گیری نظام کمونیستی در بخش وسیعی از جهان، نمونه دیگر آن واقعیت است که همه، محصول نفوذ و سیطره فرهنگ غرب است (طباطبایی، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۳۸۴ و ۴۳۰؛ ج ۴، ص ۱۱۰).

امروز اپیدمی و ویروسی به نام کرونا و پیامدهای اجتماعی آن در کشورهای غربی، چهره بدون روتوش غرب را به‌رغم وجود سانسور همان غول‌های رسانه‌ای، به نمایش گذاشته و آنچه مؤلف المیزان در دهه‌های گذشته، از توحش غرب در لابه‌لای کتاب ارزشمند المیزان مطرح کرده است، برای جهانیان به نمایش گذاشته شده است.

## ۵. دین، تمدن غرب و عقب‌ماندگی جهان اسلام

عمده کسانی که در بحث دگرگونی اجتماعی در حوزه جامعه‌شناسی نظریه‌پردازی کرده‌اند، نقش دین، به‌ویژه دین اسلام را کم‌رنگ انعکاس داده‌اند؛ حتی برخی نیز از آن، به‌عنوان عامل عقب‌ماندگی و تخدیر جوامع یاد کرده‌اند؛ برعکس، سکولار شدن و پذیرش مبانی مادی‌گرایانه غرب و در واقع غربی شدن را عامل پیشرفت جوامع معرفی کرده‌اند؛ چنان‌که برخی از متفکران در تفسیر تک‌خطی از تاریخ، راه پیشرفت جوامع را الگو برداری از فرهنگ غرب و پیمودن مسیری معرفی کرده‌اند که غرب طی کرده است. در همین راستا، برخی از نویسندگان جوامع اسلامی نیز ضمن مقایسه پیشرفت‌های اقتصادی و علمی غرب با شرایط نامناسب اقتصادی و اجتماعی جهان اسلام، سعی کرده‌اند عامل این نابسامانی را



در دین و فرهنگ دینی، و راه برون رفت را پیمودن مسیر غرب و عمل به الگوهای فرهنگی اجتماعی آنان معرفی کنند. از همین روست که برخی از نویسندگان مسلمان، حتی انقلاب اسلامی را - که بر محور دین سازمان یافته و تحول بنیادین در جغرافیای منطقه‌ای و حتی جهانی ایجاد کرده - حادثه‌ای انحرافی در مسیر تجدد ارزیابی، و غربی شدن را سرنوشت محتوم همه جوامع تلقی می‌کنند.

علامه واقعیت غرب و جهان اسلام را به گونه‌ای دیگر ارزیابی می‌کند؛ ایشان از یک سو، دین اسلام را یکی از عوامل اثرگذار در شکل‌گیری وجوه مثبت تمدن بشری و به صورت خاص تمدن غرب معرفی کرده و از سوی دیگر، بخشی از عقب‌ماندگی جهان اسلام را به رسوخ تمدن مادی غرب در جهان اسلام، مستند ساخته است.

ایشان همانند دیگر مفسران اسلامی بر این باور است که به طور کلی خاستگاه وجوه نیکو در حوزه عقاید و اخلاق و عمل در تمدن بشری را باید در ادیان الهی و آثار آن یافت (همان، ج ۷، ص ۲۱۹؛ ج ۲، ص ۱۵۰ و ر. ک: رضا، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۳۸۳)؛ چنان‌که اسلام نیز به‌رغم عمر کوتاه و محدودیت منطقه جغرافیایی‌اش (شبه جزیره عربستان)، در کمتر از نیم قرن توانست بخش زیادی از شرق و غرب جهان را تحت تأثیر قرار دهد و تحول بنیادین در تاریخ زندگی بشر ایجاد کند (طباطبایی، ۱۴۲۵ق، ج ۴، ص ۹۹-۱۰۰؛ ج ۱۳، ص ۲۳۷؛ ج ۱۴، ص ۲۹۶ و ۳۳۱). امروزه جهات کمال و فعال که در تمدن جدید دیده می‌شود، مرهون پیشرفت اسلام و گسترش آن در جهان است (همان، ج ۲، ص ۱۳۲). تاریخ نیز بهترین گواه بر این مدعاست؛ چنان‌که جوامع مسیحی بعد از جنگ صلیبی، از نکات مهمی از قوانین عمومی اسلامی تقلید، و بر اساس آن پیشرفت کردند، درحالی‌که مسلمانان آن را پشت سر انداختند و عقب‌ماندند (همان، ص ۱۵۱).

عالمان اجتماعی و روان‌شناسی در تاریخ نظری نمی‌توانند واقعیت ذکرشده را انکار کنند؛ همچنان‌که اکثر پژوهشگران اروپایی به این حقیقت اعتراف کرده‌اند، مگر عده‌ای اندک که به‌خاطر تعصب یا عوامل سیاسی این حقیقت را انکار کرده‌اند (همان، ج ۴، ص ۱۰۰)؛ مثلاً فرای ریچاردن بر این باور است که کمتر کسی تردید دارد در اینکه تمدن اسلامی قرون چهارم و پنجم، اوج کامیابی‌های اسلامی بود و نه تنها دوران زرین جهان اسلام، بلکه سراسر جهان و سراسر دوران بود (فرای، ۱۳۵۸، ص ۲۴۸). برخی دیگر نیز تمدن اسلامی را پایه‌گذار شیمی آزمایشی، فیزیک، جبر، علم حساب به مفهوم امروزی و مثلثات فضایی، زمین‌شناسی و جامعه‌شناسی می‌دانند و بر این باورند که تمدن اسلامی، کشف‌ها و اختراعات‌های گران‌بهای بی‌شماری در همه بخش‌های تجربی به مغرب‌زمین هدیه کرده است که اکثر آنها را بعدها نویسندگان اروپایی دزدانه به حساب خودشان گذاشته‌اند؛ ولی گران‌بهای آنها، شاید اسلوب تحقیقات تجربی باشد که مسلمانان پیش قدم بودند و جای پا برای اروپاییان باز کردند تا



منجر به شناخت قوانین طبیعت و تفوق و کنترل آن گردید (هونکه زیگرید، ۱۳۸۳، ص ۴۲۰-۴۲۹).

اما بخش دوم، یعنی نقش غرب در عقب ماندگی جهان اسلام را باید در فرهنگ حس گرایانه و غلبه عقلانیت ابزاری غرب در جهان اسلام یافت. عقلانیت ابزاری که بر به کارگیری هرچه بیشتر علم و تکنیک در زندگی و ارزیابی حساب گرایانه هزینه و فایده کنش‌ها در حوزه مدیریت زندگی تأکید دارد، می‌تواند منشأ برکاتی برای زندگی جمعی گردد. بخش زیادی از چیرگی انسان بر طبیعت و سامان بخشی روابط اقتصادی و ارتقای بهره‌وری از منابع در جهت بهبود زندگی اجتماعی را باید بر همین عقلانیت مستند ساخت. اساساً بخشی از سعادت اجتماعی انسان که بر مؤلفه‌هایی چون بهداشت، رفاه و امنیت و مسائل اقتصادی استوار است، مبتنی بر این نوع عقلانیت سازمان می‌یابد. این نوع عقلانیت مورد تأکید دین اسلام است و در ادبیات اسلامی تحت عنوان عقل معاش دنبال می‌شود. اما زمانی که این نوع عقلانیت، معیار اصلی تنظیم روابط گردد و منطق حس گرایانه و سود و زیان مادی بر فرهنگ عمومی غلبه یابد و به‌عنوان ارزش اجتماعی، معیار سنجش رفتار جمعی قرار گیرد، آسیب‌های مختلفی را بر جامعه انسانی تحمیل می‌کند. مؤلف المیزان از همین منظر به نقش تخریب‌گرانه فرهنگ غرب درباره جامعه اسلامی می‌پردازد و نقش سیطره عقلانیت غربی را به‌عنوان عامل مهم عقب ماندگی جهان اسلام، این‌گونه بیان می‌کند: در دوران ما، از نفوذ دین در جامعه کاسته شده و هوا و هوس مادی در دل‌ها نفوذ کرده است. جامعه ما از انگیزه‌های دینی و انگیزه‌های مادی فرهنگ غربی ترکیب یافته است؛ با این تفاوت که انگیزه‌های دینی، جایگاه ضعیفی در میان مردم دارد و از اقبال عمومی کمی برخوردار است؛ اما فرهنگ مادی غرب که بر فرو رفتن در لذت‌های مادی بنا شده، اقبال گسترده عموم مردم را به خود جلب کرده است. این ترکیب، بروز اختلاف و کشمکش شدید بین آن دو انگیزه را در پی داشته و به پیروزی انگیزه‌های دنیوی انجامیده است. در نتیجه وحدت نظامی که باید در جامعه گسترش یابد، پراکنده شده و هرج و مرج در روحيات مردم ایجاد گردیده و از پی آن، اعتماد به قوانین دینی و همچنین قوانین جدید، از بین رفته است (طباطبایی، ۱۴۲۵ق، ج ۶، ص ۲۱۰-۲۱۱). این فرایند به سقوط اخلاق و فضیلت و آداب شریعت، و فرو رفتن در لهو و لعب و شهوات و فحشا و منکرات انجامیده است (همان، ج ۱، ص ۱۸۶).

مؤلف المیزان در ادامه این ارزیابی، به‌طور خاص به حوزه زن و تأثیرات سوئی ورود می‌کند که فرهنگ غرب در این زمینه بر پیکره جامعه اسلامی تحمیل کرده است. اهمیت این بخش از آن جهت است که غرب و نویسندگان مسلمان حامی غرب، یکی از شاخص‌های توسعه فرهنگی را توجه به زنان و حضور اجتماعی آنان در جامعه غربی می‌دانند و فرهنگ حاکم بر آن جامعه را در زمینه نحوه حضور اجتماعی زنان، نشانه توسعه یافتگی معرفی می‌کنند و این‌گونه زیست اجتماعی را مدل برتر زندگی به جامعه زنان می‌شناسانند.



مؤلف *المیزان* در نقد این دیدگاه می نویسد: به رغم آنکه اسلام حضور اجتماعی زنان را در چارچوب حدود شریعت، منع نکرده است، ویژگی های برخاسته از تربیت اسلامی زنان، یعنی اهتمام آنان به عفت و حیا و تعلق به حریم خانواده و خانه داری و تربیت فرزند و توجه کامل به زنده نگه داشتن عواطف پاکی که در وجودشان نهادینه شده، باعث گردیده است که زنان در اجتماع مردان وارد نشوند و با مردان اختلاط نداشته باشند و این سنت طی قرن های طولانی در میان مسلمین جریان داشته است؛ تا اینکه اباحه گری اخلاقی فرهنگ غرب، تحت پوشش آزادی زنان، در جهان اسلام رسوخ پیدا کرده و به نابودی اخلاق و فساد زندگی شان انجامیده است (همان، ج ۴، ص ۳۵۱).

این وضعیت نه تنها به سقوط منزلت زن در جامعه انجامیده، کاهش ارزش خانواده و تزلزل در ارکان آن را نیز در پی داشته است؛ زیرا فرایند گسترش فحشا و دسترسی آسان به ارضای نیاز جنسی، میل به تکوین خانواده و تحمل سختی های مرتبط با آن را کاهش می دهد و از سوی دیگر، شیوع فساد جنسی که به تولد فرزندان نامشروع می انجامد، تربیت عاطفی بین اعضای خانواده را مخدوش می سازد و در نتیجه میل عاطفی به خانواده را نیز تضعیف می کند؛ چنان که جامعه غرب آن را تجربه کرده است (همان، ج ۱۳، ص ۸۸ و ۸۹؛ ج ۱۵، ص ۱۷).

نکته آخری که در این باب مطرح می شود، پاسخ به این پرسش است که به رغم ناکارآمدی فرهنگ غرب و نقش ویرانگری که در جوامع اسلامی داشته است، پس چرا این فرهنگ از مقبولیت عمومی در همین جوامع برخوردار است؟ همین واقعیت از کارکردهای مثبت این فرهنگ حکایت نمی کند؟

در نگاه سکولارها مقبولیت عمومی فرهنگ و سبک زندگی غربی، به کارآمدی این فرهنگ و کارکردهای مثبت آن ارتباط می یابد و در مقابل، فقدان مقبولیت اجتماعی قوانین اسلامی، معیاری برای ناکارآمدی فرهنگ اسلامی و نظام اجتماعی مبتنی بر آن معرفی می گردد. بدین ترتیب، آنان نه تنها کارکرد مثبتی برای دین تعریف نمی کنند، بلکه دین را عامل عقب ماندگی جوامع معرفی می کنند. از همین رو بر این باورند که مسلمانان برای گریز از عقب ماندگی، یک راه بیشتر ندارند و آن، غربی شدن است و اسلام برای مدرن شدن راه حلی ندارد و تا زمانی که مسلمانان الگوهای غربی را به صراحت نپذیرند، در موقعیت فنی و توسعه قرار نمی گیرند (حسینی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۲-۱۲۳).

قبل از بیان نقد مؤلف *المیزان* به این دیدگاه، ذکر این نکته لازم است که نفوذ عناصر فرهنگی دیگر جوامع از طریق اشاعه، و مرجعیت یافتن آن، محصول عوامل مختلفی است که اقتدار سیاسی اجتماعی و قدرت رسانه ای نمونه آن است. چه بسا آرا و نظریات به ظاهر علمی، اما تهی از محتوای غنی، فقط به لحاظ برخورداری از اقتدار اجتماعی، مرجعیت خود را در جوامع مختلف تثبیت می کنند. این مسئله درباره فرهنگ غرب مصداق روشنی دارد. در واقع بسیاری از عناصر فرهنگی غرب بدون مواجهه شفاف





و بیرون از چارچوب گفت‌وگویی و در حاشیه عوامل دیگر، توانست اقتدار خود را بر عناصر فرهنگی جهان اسلام تثبیت کند.

مؤلف المیزان سعی کرده از منظر دیگری این مسئله را بررسی، و منشأ روان‌شناختی آن مقبولیت و پذیرش اجتماعی را بیان کند. به باور ایشان، مرجعیت فرهنگ غرب را باید در ویژگی مادی‌گرایی و هماهنگی آن با جنبه طبیعی انسان جست‌وجو کرد؛ به این معنا که تمدن جدید، برخلاف اسلام، به جای تکیه بر حق و پیروی از آن، بر محور خواست و تمایلات اکثریت می‌چرخد. این رویکرد، رهایی انسان را از هر قید و بندی جز قیدهای اجتماعی به‌دنبال دارد. طبیعی است که همین هوس‌مداری و فقدان حق محوری باعث شده سنت اجتماعی غربی بر مذاق بسیاری از انسان‌ها خوش آید. البته این وضعیت اختصاصی به فرهنگ غرب ندارد؛ بلکه در طول تاریخ، از گذشته‌های دور تا حال و در جوامع متمدن و غیرمتمدن، سنت‌های غیردینی که بر مدار هوا و هوس سازمان می‌یافته، مشتری بیشتری داشته است. دلایل را باید در خضوعشان در برابر بت‌های مادی یافت (طباطبایی، ۱۴۲۵ق، ج ۴، ص ۱۰۲-۱۰۱).

## ۶. اباحه‌گری جنسی فرهنگ غرب

تردیدی نیست که از قوی‌ترین گزینه‌های موجود در نوع انسان، گزینه جنسی است که خدای سبحان به خاطر تحقق اهداف کلان فطری مورد انتظار از زیست اجتماعی انسان، در وجود نوع بشر مهندسی کرده است. با توجه به قدرت این گزینه است که نظام معنایی مبتنی بر فطرت، یعنی نظام وحیانی، سازکارهای مختلفی برای کنترل و تعدیل آن ارائه داده است؛ از جمله: تحریم زنا و پیشگیری از کام‌جویی‌های خارج از چارچوب خانواده و حذف التهاب‌آفرینی‌های جنسی از جامعه.

لازمه طبیعی فرهنگ غرب که بر مبنای منطق مادی‌گرایانه‌اش، بر استفاده حداکثری از لذت‌های دنیوی تأکید دارد و در امتداد همین منطق، تربیت اجتماعی را سازمان می‌دهد، افسارگسیختگی شهوت جنسی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین جلوه‌های لذت‌های دنیوی خواهد بود. این فرهنگ افزون بر آنکه به لحاظ روانی، زمینه را برای التهابات جنسی فراهم می‌سازد، با توجه به مبنای قانونی مباح بودن هرگونه رفتار اجتماعی غیرمزامح با رفتار جمعی، موانع ساختاری رفتارهای غیراخلاقی را نیز برمی‌دارد و بستر اجتماعی اباحه‌گری جنسی را فراهم می‌کند که نتیجه این فرایند، تبدیل شدن شهوت جنسی، به حرص و آز و گسترش فحشا خواهد بود.

مؤلف المیزان در این باب می‌نویسد: با توجه به فطری بودن ازدواج و خانواده، این مسئله همواره در جوامع بشری، به‌عنوان یک سنت نیکو وجود داشته و در مقابل آن، زنا فی‌الجمله زشت شمرده شده و از آن



به‌عنوان یک گناه اجتماعی یاد شده است؛ تا اینکه فرهنگ غرب به اتکای مبنای معرفتی مادی‌گرایانه و تأکیدش بر بهره‌گیری حداکثری از مزایای زندگی مادی و رهایی مطلق انسان در ورای قوانین، باعث گسترش فحشا در بین مردان و زنان گردید و حتی زنان و مردان متأهل و محارم را نیز در برگرفت. بدین ترتیب اخلاق نیکویی چون عفت و غیرت و حیا که هر انسان طبیعی بدان متصف بوده و در سوق یافتن انسان به سمت ازدواج اثر داشته است، به تدریج در جامعه ضعیف، و چه‌بسا تمسخر شد (همان، ج ۱۳، ص ۸۷).

این اباحه‌گری به‌قدری گسترش یافت که شاید نتوان از میان هزار نفر، فردی را یافت که از آسیب زنا در امان مانده باشد<sup>۱</sup> و این مسئله به تولد فرزندان نامشروع انجامیده است؛ به‌گونه‌ای که از میان هزاران مرد نمی‌توان فردی را یافت که یقین داشته باشد این فرزند از نطفه خود اوست. این مرض، حتی به فحشا بین مردان با محارم و نیز به هم‌جنس‌گرایی رسیده و پس از شیوع یافتن این پدیده، در پارلمان انگلستان صورت قانونی نیز یافته است (همان، ج ۴، ص ۳۱۵ و ۱۸۵ و ۱۰۲).

گفتنی است که این رفتار خلاف فطرت، به‌رغم آسیب‌های مختلفی که بر جامعه وارد می‌کند، به‌جهت نوع تربیت و جامعه‌پذیری مبتنی بر فرهنگ حسی انسان غربی و فرایند تکوین شخصیت حس‌گرای آنان، به امری عادی و رفتاری به‌هنگار تبدیل شده است. بنابراین به‌طور طبیعی از این شخصیت انتظار رفتار دیگری نمی‌رود. مؤلف *المیزان* با اشاره به این واقعیت می‌نویسد: جوامع غربی که این‌نوع عقلانیت در آن غلبه یافته، به رذیلت‌های شهوت و غضب خو گرفته‌اند و بسیاری از اموری را که دین، زشت می‌داند، زیبا می‌پندارند. در این صورت، فقط زندگی احساسی، محور تصمیم‌ها و داوری‌ها قرار می‌گیرد. از این‌رو چه‌بسا رفتاری که در نگاه عقل، فسق و فجور معرفی می‌شود، از منظر تمایلات و احساسات، مردانگی و انسانی شناخته گردد. بسیاری از رفتارهای زشتی که در جوامع غربی، بین جوانان، بین مردان و زنان باکره و غیرباکره، بین زنان و سگ، بین مردان و فرزندان و محارم‌شان شیوع دارد، نتیجه همان فرهنگ است (همان، ص ۱۰۱-۱۰۲).

علامه در همین راستا و در نقد کسانی که قانون تعدد زوجات در قرآن کریم را مخالف عواطف

۱. نتیجه همین مسئله است که سرمایه جنسی در غرب، به کالای تجاری تبدیل شده است که صنعت روسپیگری نمونه آن است. به گفته گیدنز، برخی از حکومت‌های محلی یا ملی، از جمله آلمان و هلند، به عشرتکده‌ها مجوز رسمی داده‌اند. پارلمان آلمان، در اکتبر ۱۹۹۹ روسپیگری را به‌عنوان حرفه رسمی که بیش از ۳۰۰۰۰ زن در صنعت سکس کار می‌کردند، به رسمیت شناخت. اکنون همه مجراهای عرضه خدمات جنسی، تحت نظارت و مراقبت و مقررات حکومت‌های محلی قرار دارند و اندکی هستند که به روسپیان مرد نیز مجوز کار می‌دهند (گیدنز، ۱۳۸۸، ص ۱۹۸).



زنان می‌پندارند، می‌نویسد: زن غربی به خاطر نوع تربیتی که طی نسل‌ها تجربه کرده است، عواطفش را در تضاد با تعدد زوجات می‌یابد؛ اما این عواطف از اباحه‌گری جنسی فصاحت‌باری که بین مردان و زنان آن جامعه شیوع یافته است، مخدوش نمی‌گردد. زنان غربی می‌دانند که شوهرانشان با هرکسی که به او تمایل داشته باشند، اعم از محرم و نامحرم، بیوه و باکره، متأهل و مجرد، زنا می‌کنند؛ درعین حال عواطفشان ضربه نمی‌بیند و دل‌هایشان از این وضعیت نمی‌شکند (همان، ص ۱۸۵).

این مسئله افزون بر آفت‌های مختلفی که در غرب ایجاد کرده، به تزلزل خانواده نیز انجامیده است. مؤلف المیزان، اباحه‌گری جنسی و امکان ارضای بدون هزینه نیاز جنسی و نیز تولد فرزندان نامشروع و ضعیف شدن علقه عاطفی بین والدین و فرزند که نیاز فطری است، را عامل بالا رفتن سن ازدواج و تأخیر در تکوین بنای خانواده و نیز فروپاشی خانواده پس از شکل‌گیری آن در جامعه غرب معرفی کرده است (همان؛ ج ۱۳، ص ۸-۸۸ و ر.ک: ج ۱۵، ص ۱۷).

گفتنی است آنچه ذکر شده، افزون بر بنیان نادرست خانواده در غرب است که؛ نگاه شرکتی به خانواده و ندیده گرفتن غرض اصلی ازدواج؛ یعنی استمرار نسل، مهم‌ترین آن است. (همان، ج ۲، ص ۲۷۷؛ ج ۴، ص ۱۷۹).

فروپاشی خانواده به‌عنوان کانون تربیت عاطفی فرزندان که از کارکردهای بی‌بدیل خانواده به حساب می‌آید و نقش ملاط اجتماعی را در زندگی بشر ایفا می‌کند و نیز به‌عنوان مهم‌ترین رکن جامعه‌پذیری فرزندان، چالش‌های مختلفی را در جهان غرب ایجاد کرده است. بخشی از نابسامانی‌های اجتماعی که جهان غرب امروزه در ایام کرونا تجربه می‌کند، محصول همین فروپاشی خانواده، به‌ویژه از بین رفتن کارکردهای عاطفی آن است. به گفته رهبر معظم انقلاب، «نقش خانواده هم مشخص شد در این دوران خانه‌نشینی - تقریباً می‌شود گفت خانه‌نشینی عمومی - اینجا نقش خانواده و حضور خانواده اثر خودش را نشان داد. در آن کشورهایی که خانواده پایه درستی ندارد، معنای درستی ندارد، این خانه‌نشینی‌ها به این شکل اتفاق نمی‌افتد یا لااقل به این شکل قابل تحمل و قابل فهم و قابل قبول نیست. اینجا خانواده دور هم جمع شدند؛ به‌خصوص باید به نقش زن خانواده تکیه کرد و تأثیر بسیار زیادی را که صبر و حوصله و زحمت‌کشی و حلم زن خانواده ایفا می‌کند، در اداره خوب خانواده» (بیانات در ارتباط تصویری با ستاد ملی مبارزه با کرونا، ۹۹/۲/۲۱).

## نتیجه‌گیری

بازخوانی اندیشه‌های اجتماعی انتقادی المیزان، محور این مقاله بوده است. المیزان نقطه عزیمت اندیشه‌های انتقادی‌اش را بنیان‌های معرفتی فرهنگ غرب قرار داده و همه آفت‌های درونی و بیرونی



این فرهنگ را بر همان مبانی معرفتی و به طور خاص انسان‌شناسی و عقلانیت مادی، مستند ساخته است. این نوع عقلانیت که فقط ارزش‌های حسی را ارج می‌نهد، نوعی خرافه‌گرایی است که در قالب ادبیات مدرن به بشریت عرضه شده است و انسان تک‌ساحتی را به جهان تحویل می‌دهد. خروجی این عقلانیت، دریده شدن پرده عفت و حیا در جامعه غرب و همه جوامعی است که با این فرهنگ خو گرفته‌اند.

فرهنگ برآمده از این نوع عقلانیت است که کارآمدی قوانین معطوف به نظم و تربیت اجتماعی را مخدوش، و خوی توحش انسان غربی را فعال کرده است و باعث شده بشر غربی همواره چپاول و غارت منابع دیگران را وجهه همت خود قرار دهد و دست یازیدن به هر نوع جنایت را برای خودش مشروع شمرد.



## منابع

۱. \_\_\_\_\_، ۱۳۷۲، شریعت در آئینه معرفت، قم، مرکز نشر فرهنگی رجاء.
۲. \_\_\_\_\_، ۱۳۷۷، اخلاق در قرآن، ج ۱، قم، مؤسسه آموزشی امام خمینی قدس سره.
۳. \_\_\_\_\_، ۱۳۷۸، فطرت در قرآن، قم، نشر اسراء.
۴. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۶، نظریه سیاسی اسلام، ج ۱، قم، مؤسسه امام خمینی قدس سره.
۵. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۹، روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی، قم، کتاب فردا.
۶. بیانات در ارتباط تصویری با ستاد ملی مبارزه با کرونا، ۹۹/۲/۲۱.
۷. پارسانیا، حمید، ۱۳۹۱، جهان‌های اجتماعی، قم، کتاب فردا.
۸. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۸، تسنیم، ج ۱۸، قم، نشر اسراء.
۹. حسینی، سیدمحمدعارف، ۱۳۸۱، رویارویی تمدن اسلامی و مدرنیته، ج ۱، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی.
۱۰. رضا، محمد رشید، ۱۴۱۴ق، المنار، ج ۸، لبنان، دار المعرفه.
۱۱. زیگرید، هونکه، ۱۳۸۳، فرهنگ اسلام در اروپا، ترجمه مرتضی رهبانی، تهران، نشر فرهنگ اسلامی.
۱۲. صدر، محمدباقر، بی تا، سنت‌های تاریخی در قرآن، ترجمه سید جمال موسوی، تهران، انتشارات روزبه.
۱۳. طباطبایی، محمدحسین، ۱۴۲۵ق، المیزان، ج ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۴. فرای، ریچاردن، ۱۳۵۸، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، سروش.
۱۵. فضل‌الله، محمدحسین، ۱۴۱۹ق، من وحی القرآن، لبنان، بیروت، دارالملاک.
۱۶. کرون، جیمز، ۱۳۹۰، جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی، ترجمه مهرداد نوابخش و فاطمه کرمی، تهران، جامعه‌شناسان.
۱۷. کوزر، لویس، ۱۳۸۰، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.
۱۸. گلستانی، صادق، بهار ۱۳۹۶، «بازخوانی رویکرد انتقادی تفسیر اجتماعی المیزان»، مطالعات اندیشه معاصر مسلمین، ش ۵. ۱۴۷-۱۲۷.



۱۹. گیدنز، آنتونی، ۱۳۸۸، *جامعه‌شناسی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، نی.
۲۰. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۷، *حقوق و سیاست در قرآن*، نگارش شهید محمد شهبابی، قم، مؤسسه امام خمینی ق.ش.ع..
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۶۷، *تفسیر نمونه*، ج ۱۷، چ ۲۱، قم، دارالکتاب الاسلامیه.
- ۳۲) وبر، ماکس، ۱۳۷۰، *دانشمند و سیاستمدار*، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.